تذكرة الوفا - جناب استاد اسمعيل

حضرت عبدالبهاء

نسخه اصل فارسی



### استاد اسمعيل – تذكرة الوفاء - اثر حضرت عبدالبهاء

## جناب

## استاد اسمعيل

## ﴿ هو اللّه ﴾

و از جملهء نفوس مبارکه روح المخلصين له الفدا جناب استاد اسمعيل معمار است \* اين مرد خدا در طهران معمار باشی امين الدّوله فرّخ خان بود و در نهايت عزّت و اعتبار بود و بخوشی و کامرانی و عزّت و احترام زندگانی مينمود \* اين شخص نورانی سر گشته و سودائی شد و مفتون و شيدائی گشت عشق الهی چنان نائره ئی افروخت که پرده و حجاب بسوخت و گريبان بمحبّت جانان بدريد و در طهران مشهور برکن بهائيان شد \* امين الدّوله در بدايت بسيار حمايت کرد ولی در اواخر او را احضار نموده گفت استاد در نزد من بسيار عزيزی و تا توانستم ترا حمايت و محافظت کردم ولی شاه از حقيقت حال تو آگاه گشته و ميدانی که چه قدر غضوب و خونخوار است ميترسم که بغتةً ترا بدار زند لهذا خوشتر آنکه از اين ديار يديار ديگر سفر نمائيد و از اين خطر برهيد \* حضرت استاد با نهايت فرح و مسرّت کار و بار را بگذاشت و از اموال و منال چشم پوشيد و عازم عراق گشت ولی در غايت افلاس ايّامی بسر ميبرد \* حرمی تازه داشت و تعلّقی بی‌اندازه مادر زن بعراق آمد و بدسائس و حيله‌های چند دختر خويش را بعنوان موقّت باجازه استاد بطهران برد بورود کرمانشاه نزد مجتهد رفت که داماد من از دين بر گشته لهذا دختر من بر او حرام است \* باری، مجتهد طلاق داده و از برای ديگری نکاح نمود \* اين خبر چون ببغداد رسيد اين شخص مؤمن صادق بخنديد و گفت الحمد للّه که در سبيل الهی از برای من هيچ چيز باقی نماند حتّی حرم رفت و باين جانفشانی و پاک بازی موفّق شدم \*

باری، چون جمال قدم و اسم اعظم روحی له الفدا از بغداد حرکت بروميلی فرمودند احبّای الهی در بغداد ماندند بعد اهالی بغداد بر احباب قيام کردند و آن مظلومانرا باسيری بموصل فرستادند \* اين استاد جليل با وجود پيری و ناتوانی پياده بی زاد و توشه جبال و بيابان و تلال و درّه قطع نموده و بسجن اعظم وصول يافت \* وقتی جمال مبارک از برای او اين غزل ملّای رومی را مرقوم فرمودند که جناب استاد توجّه بنقطه اولی و حضرت اعلی نمايد و اين نغمه را بآهنگ خوش بسرايد لهذا شبهای تار و تاريک طی مسافت مينمود و اين غزل را تغنّی ميکرد:

ای عشق منم از تو سرگشته و سودائی

و اندر همه عالم مشهور بشيدائی

در نامه مجنونان از نام من آغازند

زين پيش اگر بودم سر دفتر دانائی

ای باده فروش من سرمايه جوش من

ای از تو خروش من من نايم و تو نائی

گر زندگيم خواهی در من نفسی در دم

من مرده صد ساله تو جان مسيحائی

اول تو و آخرتو ظاهر تو و باطن تو

مستور ز هر چشمی در عين هويدائی

باری، اين مرغ بال و پر شکسته باين آهنگ بديع مشغول، آهنگ کوی مقصود نمود خفيًّا بقشله وارد گشت ولی خسته و ناتوان \* ايّامی چند بشرف لقا فائز بود بعد مأمور بسکنی در حيفا شد و خود را بحيفا رسانيد نه منزلی نه مأوائی نه لانه ئی و نه کاشانه ئی و نه آبی و نه دانه ئی \* در مغاره ئی خارج شهر منزل نمود و مجموعه صغيری تهيّه و تدارک کرد چند انگشتر خزف و انگشتانه و سنجاق و غيره در آن گذاشت و از صبح تا ظهر ميگشت يک روز بيست پاره يک روز سی پاره روز پر مداخلش چهل پاره بوده رجوع بمغاره ميکرد و به لقمهء نانی قناعت مينمود و بتسبيح و تقديس ربّ ودود ميپرداخت \* هر دم شکرانه بر زبان ميراند که الحمد للّه باين موهبت عظمی فائز شدم و از دوست و آشنا بيگانه گشتم و در اين مغاره لانه و آشيانه نمودم و از خريداران يوسف الهی شمرده شدم چه نعمتی است اعظم از اين \*

باری، در اين حالت صعود نمود و از لسان مبارک بکرّات و مرّات در حقّ او رضايت مسموع گشت مشمول الطاف بود و منظور نظر کبريا \* عليه التّحيّة و الثّناء و عليه البهاء الابهی \*